

مجله‌ی علمی - پژوهشی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز
سال دوازدهم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۹، پیاپی ۴۶، صص ۶۵-۹۰
DOI: 10.22099/jba.2019.33491.3379

بررسی فنا و بقا از منظر سنایی بر مبنای سنت اول عرفانی

سمانه جاری* محمدرضا نصر اصفهانی**

دانشگاه اصفهان

چکیده

فنا و بقا از مهم‌ترین مباحث سنت اول عرفانی است و در عرفان اسلامی جایگاه ویژه‌ای دارد و در آثار شعرا و عرفا به شکل‌های گوناگونی متجلی شده است. هریک از عرفا کوشیده‌اند تا با استفاده از تجارب شخصی خود به بیان این دو موضوع بپردازند. سنایی، شاعر و عارف بزرگ سده‌ی ششم هجری، نیز از این امر مستثنی نیست. این پژوهش، کوشیده تا به بیان فنا و بقا از دیدگاه سنایی بپردازد. در سنت اول عرفانی، انسان و خدا، دو موجود متمایز از یکدیگرند که ذات و صفات و افعال یکی در دیگری فانی می‌شود. فنا و بقا به دو بخش عمده‌ی ظاهر و باطن تقسیم‌بندی شده است. در فنا، عارف از اراده و وجود خود فانی و نیست می‌شود و پس از آن به حق تعالی باقی می‌گردد. فنا، مقدمه‌ای برای دست یافتن به بقاست. بنده به صفات خداوند متصف می‌شود و به بقای حقیقی دست می‌یابد. روش تحقیق در این گفتار، اسنادی- کتابخانه‌ای و از نوع توصیفی-تحلیلی است. ابتدا مطالب مربوط به فنا و بقا یادداشت‌برداری، سپس به تفصیل درباره‌ی آن بحث شد. ارائه‌ی دیدگاه سنایی درباره‌ی فنا و بقا، بررسی انواع و اقسام فنا و بقا و درجاتشان، از نوآوری‌های این پژوهش است. وی از فنا و بقای ظاهر و باطن یاد می‌کند و برای هرکدام درجاتی را قائل است و بالاترین درجه را فنای ذات بنده و باقی شدن به ذات حق می‌داند که در آن تمامی حجاب‌ها از پیش چشم عارف برداشته می‌شود.

واژه‌های کلیدی: بقا، فنا، سنایی، سنت اول عرفانی.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی samaneh.jari@gmail.com

** دانشیار زبان و ادبیات فارسی m.nasresfahanii@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

۱. مقدمه

ابوالمجد، مجدودبن آدم سنایی در سال ۴۷۳ هجری در غزنه متولد شد. وی نقش مهمی در تاریخ تصوف اسلامی دارد؛ زیرا از شعر برای بیان موضوعات متنوع عرفانی استفاده کرد. او برای تبیین دریافت‌های عرفانی خویش، قالب‌های متنوعی همچون مثنوی، غزل، قصیده را به کار برده است (رک. دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۹۳: ۱۵۷-۱۵۹). شیوه‌ای که حکیم در پیش گرفت، بعدها به وسیله‌ی عطار و مولانا ادامه یافت و تحولی عظیم را در آثار عرفانی پدید آورد. او حال و هوای تازه‌ای در شعر ایجاد کرد و اندیشه‌های عرفانی را به صورت شعر بیان کرد. پس از او، مضامین عرفانی از رایج‌ترین مضامین شعر فارسی شد. می‌توان گفت هیچ اندیشه‌ای از اندیشه‌های مرکزی عرفان و تصوف وجود ندارد که نتوان آن را در شعر سنایی مشاهده کرد. به همین دلیل، بیشترین استفاده‌ای که اهل تصوف از عرفان داشته‌اند، متوجه کارهای اوست (رک. شفیع‌کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۳). در آثار او مفاهیم و معانی عرفانی بسیاری وجود دارد که نشان‌دهنده‌ی تجارب روحی وی است؛ مانند فنا و بقا.

فنا و بقا، موضوعی ظریف و بااهمیت در مباحث عرفانی است که بسیاری از عرفا بدان پرداخته‌اند و هر یک فراخور احوال خود، آن را بیان کرده‌اند. به دلیل آن‌که فنا و بقا از اساسی‌ترین مراحل سلوک است، در متون عرفانی جایگاه ویژه‌ای دارد. در آثار سنایی نیز مانند دیگر شاعران و عارفان، این موضوع به چشم می‌خورد و پیر غزنه، در بسیاری از ابیات و اشعارش به صورت گسترده به فنا و بقا اشاره کرده و به توضیح و تفسیر این دو مقام می‌پردازد. اهمیت جایگاه فنا و بقا در اندیشه‌ی سنایی تا اندازه‌ای است که در مثنوی *حدیقه‌الحقیقه*، واژگان نیستی و هستی که بیانگر مفهوم فنا و بقاست، بسامد بسیاری دارد و در بخش‌های مختلف به چشم می‌خورد. علاوه‌بر *حدیقه*، در دیگر مثنوی‌هایش مفهوم فنا و بقا بیان شده و در *عشق‌نامه* فصلی به فنا و بقا اختصاص یافته است. بسیاری از ابیات دیوانش نیز دربردارنده‌ی مفهوم فنا و بقا است و نشان‌دهنده‌ی آن است که تا چه اندازه این موضوع برای سنایی اهمیت دارد.

عارف می‌کوشد تا به وصال خداوند برسد. برای وصول به حق، باید از خود فانی و به حق باقی گردد، به‌گونه‌ای که اثری از خود نبیند. هرگاه سالک، منازل سلوک را بپیماید، تا جایی که از منیت و تعلقات مادی و معنوی جدا و ذوب در حضرت احدیت شود، به مقام فنا دست یافته است. در مرحله‌ی فنا خواسته‌ها، افعال، صفات و تفکرات عارف، نیست می‌شود و پس از آن، همه‌چیز رنگ خدایی می‌گیرد و به بقا می‌رسد. در سیر تطور عرفان اسلامی، از سده‌ی هفتم تحولاتی پدید آمد که مبنای و اصول عرفان اسلامی را در بر گرفت. همین امر، موجب شد که تحولی بنیادی در موضوع‌های عرفانی به‌وجود آید. از این رو سیر تاریخی عرفان اسلامی، به دو سنت تقسیم شده است: سنت اول عرفانی که تصوف را از آغاز تا قرن هفتم در بر می‌گیرد و سنت دوم عرفانی که از قرن هفتم آغاز می‌شود.^۱ فنا و بقا در هر دو سنت عرفانی به‌چشم‌می‌خورد و در باب آن اظهار نظر شده است. سنایی نیز در جایگاه یکی از عارفان و شاعران سنت اول عرفانی، به بیان دیدگاه خود در این زمینه پرداخته است. از این رو بررسی فنا و بقا و ویژگی‌های آن در اشعار وی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

۲. طرح مسئله

فنا به معنای نیستی و بقا به معنای باقی ماندن، نزد عارفان مختلف، تعبیر متفاوتی دارد. در این مقاله به بررسی فنا و بقا در جایگاه مقامی عرفانی از منظر سنایی، شاعر و عارف برجسته‌ی قرن ششم هجری، پرداخته‌ایم و مراتب و درجات آن را با توجه به آثار این شاعر و عارف بزرگ، بررسی کرده‌ایم. این مقاله می‌کوشد تا ابتدا فنا و بقا را در سنت اول و دوم عرفانی تبیین کند؛ سپس به بیان دیدگاه سنایی بپردازد و مشخص کند که از نگاه وی فنا و بقا از احوالات عرفانی است یا از مقامات عرفانی؛ سپس مراتب و مدارج فنا و بقا ارائه و دیدگاه سنایی را در این زمینه بررسی کند.

۳. اهداف و روش

دغدغه‌ی پژوهش حاضر، این است که فنا و بقا را از دیدگاه سنایی بررسی کند و مشخص کند، وی این مرحله از سیر و سلوک را از احوال می‌داند یا از مقامات عرفانی؟ هدف این تحقیق، نشان‌دادن مراحل و درجات فنا و بقا از منظر حکیم سنایی است. از این رو مراتب فنا و بقا در سنت اول عرفانی، بررسی و سپس به تحلیل دیدگاه سنایی و بیان نظر او در ارتباط با این موضوع پرداخته شده است. بررسی دیدگاه او درباره‌ی فنا و بقا، تقسیم‌بندی‌ها و مراتب هریک از آنها از جمله اهداف این پژوهش است. روش این پژوهش اسنادی-کتابخانه‌ای با رویکرد توصیفی-تحلیلی است. به این معنا که کتاب‌های سنایی از جمله *حدیقه‌الحقیقه*، دیوان اشعار و مثنوی‌های وی مانند *سیرالعباد*، *عقل‌نامه*، *عشق‌نامه* و... بررسی و جمله‌ها و بخش‌های مربوط به فنا و بقا از آنها استخراج شد. سپس با دسته‌بندی و استفاده از مطالب استخراج‌شده، به توصیف و تحلیل و نتیجه‌گیری پرداخته شد.

۴. پیشینه‌ی پژوهش

فنا و بقا از مهم‌ترین مباحثی است که مد نظر عارفان بوده و درباره‌ی آن مطالبی در برخی آثار، مطرح شده است. از جمله می‌توان به کتاب *تاریخ تصوف* یک نوشته دهباشی و میرباقری‌فرد (۱۳۹۳) اشاره کرد. در این کتاب، فنا و بقا، هفتمین منزل سیر و سلوک معرفی و برخی دیدگاه‌های عرفانی در این زمینه مطرح شده است. نگارنده‌ی این اثر، به انواع فنا و بقا در عرفان اسلامی اشاره می‌کند. مقاله‌هایی در باب فنا و بقا نوشته شده که از آن جمله، مقاله‌ی «از فنا در خود تا بقا در حق» نوشته‌ی باباپور و دهباشی (۱۳۹۱) است که به بیان فنا و بقا در عرفان اسلامی می‌پردازد. در این اثر، مراتب فنا از نگاه برخی عرفا مانند قشیری، کاشانی، لاهیجی و ابن‌عربی بیان شده و نویسنده از میان اقسام مختلف فنا، سه نوع افعالی، صفاتی و ذاتی را به عنوان مهم‌ترین آنها برشمرده است. مقاله‌ی «تحلیل و مقایسه فنا و بقا در سنت عرفانی اول و دوم»، نوشته‌ی رضاپور و میرباقری‌فرد (۱۳۹۲) دیدگاه عرفای سنت اول عرفانی و ابن‌عربی درباره‌ی فنا و بقا را بیان و تفاوت‌ها و

تطابق‌هایشان را در دو سنت اول و دوم عرفانی بررسی می‌کند. دیدگاه ابن عربی در این مقاله به‌طور کامل بیان شده و نمونه‌هایی از فنا و بقا در آثار عرفای سنت اول عرفانی ذکر و تحلیل شده، اما از آنجایی که دیدگاه عرفا متمایز از یکدیگر است و هریک، مشرب عرفانی ویژه‌ای دارند، می‌توان دیدگاهشان را به‌طور جداگانه بررسی کرد و نشان داد که دیدگاهشان مطابق با کدام سنت عرفانی است. مقاله‌ی «فنا و بقا از دیدگاه عطار»، نوشته‌ی محمودی (۱۳۸۸) به بیان مراتب سه‌گانه‌ی فنای ذات، صفات و افعال از منظر عطار می‌پردازد و به رابطه‌ی فنا و تجلی نیز توجه می‌کند. «سیر تاریخی و تکاملی اندیشه‌ی فنا در عرفان اسلامی» نوشته‌ی علی‌پور (۱۳۹۳) به مبدأ و منشأ اصطلاح فنا پرداخته و تکامل مفهومی آن را در عرفان اسلامی بررسی می‌کند. در این مقاله سیر تاریخی فنا از قرن دوم تا ششم هجری بیان شده، اما هیچ اشاره‌ای به سنایی و دیدگاه او نشده است. در مقاله‌ای با عنوان «تجربه‌ی عرفانی در اشعار سنایی غزنوی» نوشته‌ی ابوترابی (۱۳۹۵) از فنا و بقا در جایگاه یکی از منازل سلوک یاد می‌شود؛ اما دیدگاه سنایی در این باب به‌صورت مبسوط، بیان نشده و مراتب و درجات فنا و بقا نیامده است. نگارنده، اشاره می‌کند که فنا و بقا تجربه‌ای عرفانی است و از فنای فی‌الله، بقای بالله حاصل می‌شود و بقای بالله همان توحید است که در این مقام عاشق و معشوق و عشق یکی می‌شوند. مقاله‌ی «گزاره‌هایی بر «دو عید سنایی» در حدیقه‌الحقیقه» نوشته‌ی آتش‌زای و ایمانی (۱۳۹۵) به تبیین بیتی از حدیقه‌الحقیقه می‌پردازد و با آوردن گزاره‌هایی درباره‌ی اصطلاح «دو عید» اثبات می‌کند که مقصود سنایی از این عبارت، همان فنا و بقا است. سنایی شاعری است با تأملات زهدگرایانه که دنیاجویی را مذموم و آخرت‌طلبی را محبوب می‌داند؛ به همین دلیل معتقد است که دنیاپرستان از رسیدن به درجات عالی معنوی بازمی‌مانند. در تفسیر اصطلاح دو عید، اندکی اختلاف وجود دارد و آن را به فنا و بقا، نیستی و هستی، محو و اثبات تأویل کرده‌اند که عارفان با تجرید از خود و تفرید از تعلقات دنیوی به آن نایل می‌شوند. در مقاله‌ی مذکور، تحلیلی از فنا و بقا در آثار سنایی به‌ویژه حدیقه‌الحقیقه ارائه نشده و تنها به ذکر گزاره‌هایی که مفهوم دو عید را بیان می‌کنند، بسنده شده است.

درباره‌ی سنایی، آثار و نوشته‌های متعددی به چاپ رسیده؛ اما به نظر می‌رسد تاکنون پژوهشی مستقل درباره‌ی فنا و بقا از منظر سنایی صورت نگرفته و دیدگاه این شاعر عارف در این زمینه به صورت شفاف بیان نشده است. این پژوهش درصدد آن است که علاوه بر ارائه‌ی تعریفی دقیق از فنا و بقا، مراتب و درجات آن را از نظر سنایی تبیین کند.

۵. فنا و بقا در سنت اول و دوم عرفانی

در سنت اول عرفانی، برداشت‌های صوفیه از فنا و بقا متفاوت است و با تعاریف متعددی از این دو روبه‌رو می‌شویم. این اقسام فنا و بقا حاصل برخی از مراحل سلوک و مقام‌های عرفانی است که تنها در ظاهر به یکدیگر شباهت دارند؛ اما در ماهیت متفاوتند. «این انواع فنا و بقا در واقع، نتیجه و ثمره‌ی برخی از مقامات، احوال و مراحل سلوک است که تنها با نام و عنوان فنا و بقا توصیف می‌شوند، اما با اصل فنا و بقا تفاوت دارند» (دهباشی و میرباقری فرد، ۱۳۹۳: ۲۷۲-۲۷۳).

در سنت اول عرفانی، غالباً سه مرحله برای فنا وجود دارد. در سیر مدارج فنا، عارف با از بین بردن امیال و تعینات شخصی به نوعی تحول دست می‌یابد؛ سپس اندیشه‌ی خود را در خداوند متمرکز می‌کند و در اثر تأمل و استغراق در مشاهده‌ی صفات الوهیت، ذهن و فکرش را از تمامی مدرکات، افکار، اعمال و احساسات پاک می‌کند. عالی‌ترین مرتبه‌ی فنا، زمانی است که میل به رسیدن به مقام فنا نیز از بین برود و به مقام فناء الفنا برسد (رک. رضاپور و میرباقری فرد، ۱۳۹۲: ۱۷۷). در این مرتبه، عارف برای رسیدن به بقا آماده است. عرفای این سنت، فنا را پاک‌شدن از صفات خود و بقا را متصف‌شدن به صفات خداوند می‌دانند. هرگاه سالک مراحل سلوک را بپیماید و از تمامی تعلقات مادی و معنوی جدا شود و در حضرت باری تعالی ذوب گردد، به فنا رسیده است. در این مرتبه، اوصاف بشری از بین رفته و عارف به صفات حق، متصف می‌شود. تعیین سالک، محو شده و به ذات حق، بقا می‌یابد، اما بنده عین حق و حق، بنده نمی‌شود. «معنای فنا از میان رفتن صفات نفسانی است. فنا همان است که بنده افعالش را نبیند، به دلیل حضور خدا در جان

وی و جایگزینی افعال بنده با افعال خدا» (سراج طوسی، بی تا: ۴۱۷). خواجه عبدالله انصاری نیز در باب فنا می‌نگارد: «خداوند مقتدر و بلندمرتبه گفته است: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک» (الرحمن / ۲۶-۲۷). فنا در این باب از میان رفتن غیرحق است، به گونه‌ی علمی، سپس جحدی، سپس حقی» (انصاری، ۱۴۱۷ق: ۱۳۵).

در این سنت، برای فنا انواعی برشمرده‌اند: فنای ظاهر و فنای باطن. فنای ظاهر، فنای افعال است که در نتیجه‌ی تجلی افعالی حق، صورت می‌گیرد و سالک برای خود و سایر مخلوقات، فعل و اراده‌ای قائل نیست و هر فعلی را فعل خداوند می‌بیند. اگر خداوند به طریق افعال بر بنده تجلی کند، اختیار از او رخت برمی‌بندد و تنها فعل حق را می‌بیند و از نسبت دادن آن به خود و باقی خلق می‌پرهیزد. در فنای افعال، خداوند قدرت و اختیار را از بنده می‌ستاند و فعل بنده در فعل حق متلاشی می‌شود. عارف، تسلیم اراده‌ی حق شده و تنها اراده‌ی خداوند را مؤثر می‌داند. فنای باطن، تجلی خداوند با صفات یا با آثار عظمت ذات بر سالک است که باعث می‌شود سالک بعد از فانی شدن از صفات خود، صفات الهی را مشاهده کند. در فنای باطن، سالک همه‌ی صفات کمال را خاص خداوند می‌داند و همه‌ی موصوف‌های دیگر را جز حق، نفی می‌کند و در مشاهده‌ی صفات خداوند، از صفات خود که حجاب راه وصول است، فانی می‌شود. بقا، مقام توحید حقیقی و جمع‌الجمع است. سالک در این مقام، از همه‌ی صفات بشری رها و جامع صفات کامله‌ی الهی می‌شود. او در قرب حق، هم موجود و هم فانی است. در این مرتبه، هرچند تعیین سالک محو گردیده، ذات بنده به سبب اتصاف به ذات خداوند، بقا یافته و تغییر و تحول در آن راه ندارد.

رسیدن به مقام فنا و بقا در سایه‌ی جذبه و لطف الهی میسر است و عنایت خداوند می‌تواند سالک را به آن مقصد عالی برساند. این عنایت، همان جذبه است که از جانب حق به بنده می‌رسد و او را بی‌واسطه و بدون طی مراحل مجاهده، به معرفت و مشاهده‌ی حق می‌رساند (رک. زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۰۶).

در سنت دوم عرفانی، فنا تحول معنایی یافت. هرچند در دو سنت عرفانی غایت عارف، رسیدن به معرفت است و این امر از طریق فنا و بقا محقق می‌شود، اما عرفا برداشت‌ها و تفاسیر متفاوتی را از این مفاهیم به دست می‌دهند. ابن‌عربی که از برجسته‌ترین عرفای سنت دوم است و در قرن هفتم تأثیر بسزایی در عرفان داشته است. او برای فنا، هفت مرتبه را در نظر می‌گیرد: فنا از معاصی، فنا از دیدن فعل خویش، فنا از صفات مخلوقات، فنا از ذات خود، فنا از تمام عالم به سبب شهود حق یا ذات حق، فانی‌گشتن به خدا از آنچه غیر خداست، فنا از صفات حق و نسبت‌های آن‌ها و فنای فنا. ابن‌عربی در فتوحات مکیه، بقا را به دست آوردن نفس فانی می‌داند که در مرحله‌ی قبل نیست گشته، با این تفاوت که حیات جدیدی در وحدت با حقیقت الهی یافته است. انسان کامل با فانی‌کردن قیود انسانی خویش، به‌عنوان وجه‌الله باقی شده است (رک. ابن‌عربی، بی‌تا، ج ۲: ۵۱۲-۵۱۶). او بقا را بر فنا برتری می‌دهد و آن‌ها را با اعیان ثابت، پیوند می‌دهد. «بقا، حال عین ثابت عبد است که زایل نمی‌شود؛ زیرا عدم عین ثابت عبد، محال است؛ همچنان که اتصاف عینش به عین وجود، محال است. وجود، وصف عبد می‌شود، بعد از این‌که نبود» (همان). جامی، درباره‌ی ارتباط فنا و بقا با عین ثابت می‌گوید: «منظور از فنا، انعدام و نیستی مطلق عین بنده نیست، بلکه مراد، فنای جهت بشریت وی در جهت ربانی است و این فنای بشریت حاصل نمی‌گردد مگر در اثر توجه تام به آستان حق مطلق» (جامی، ۱۳۵۶: ۱۵). مقصود از فنا، نیستی عین بنده نیست؛ بلکه فنای جهت بشریت در جهت ربانی است، نه فنای ظاهری ذات و انعدام عین عبد. اگرچه ابن‌عربی در ابتدا نظرش به عرفای سنت اول درباره‌ی فنا و بقا نزدیک است، اما در آثار متأخرش، فنا را در معنای متداول، نفی می‌کند. او در رساله‌ی وجودیه، دیدگاهی متفاوت را عرضه می‌کند و می‌نگارد: «بیشتر عارفان، معرفت الهی را به فنای وجودی در او و فنای فنا ارتباط داده‌اند. این سخن، اشتباهی محض و سهوی واضح است. معرفت به خداوند نیازی به فنای وجود و فنای فنا ندارد؛ زیرا برای اشیاء، وجودی نیست و آنچه وجودی ندارد، فنایی نخواهد داشت؛ زیرا فنا بعد از اثبات وجود است. پس اگر خود را بدون وجود و

فنا شناختی، خدای را می‌شناسی و گرنه او را نخواهی شناخت. اگر معرفت به خداوند را با فنای در وجود او یا فنای در فنا نسبت بدهی، شرک ورزیده‌ای؛ زیرا وجودی برای غیر او و در مقابل او ثابت کرده‌ای و این شرکی واضح است» (ابن عربی، ۲۰۰۴م: ۳۶). به عقیده‌ی او حقیقتی جز خداوند وجود ندارد و آنچه ماسوای خدا می‌خوانند و برای خود، وجودی قائل می‌شوند، از روی جهل و باطل است و اعتقاد به فنا را شرک می‌داند. سالک، در پایان سلوک عارفانه‌اش درمی‌یابد که خود، چیزی جز خدا نیست و در حقیقت وجودش فانی نشده، بلکه جهلش از بین رفته است.^۲

۶. تعریف فنا و بقا

فنا، در لغت به معنای نیستی، نابودی و سپری‌شدن است و آن را در برابر بقا، به معنای زندگانی و باقی‌ماندن به‌کار می‌برند. در عرفان اسلامی، فنا مقدمه‌ای برای رسیدن به بقا است. فنا را نهایت سیر الی‌الله و بقا را بدایت سیر فی‌الله می‌دانند که سالک از وجود خود فانی و به اوصاف الهی متصف می‌شود. کاشانی، اقوال مختلفی را در تعریف فنا و بقا آورده و بیان می‌کند که فنا، فنای مخالفات است و بقا، بقای موافقات. این فنا و بقا با توبه ارتباط دارد؛ زیرا انسان از خواب غفلت بیدار می‌شود و از تمامی گناهان و آنچه که خداوند نهی فرموده، استغفار می‌کند و از معصیت به اطاعت حق رجوع می‌کند. فنای مخالفات نیز به معنی آن است که بنده از انجام کارهایی که خداوند نهی کرده، بپرهیزد و از مخالفت احتراز کند. بقای موافقات نیز به معنای اطاعت حق است؛ یعنی در انجام کارهایی که خداوند امر فرموده، بکوشد. در تعاریف دیگری، فنا را از بین رفتن حظوظ دنیا و آخرت و بقا را رغبت به باری‌تعالی دانسته‌اند. فنا غیبت از همه چیز و بقا، حضور به حق است و این تعریف فنا و بقا مربوط به سکر است (رک. کاشانی، ۱۳۹۰: ۴۲۶). در فنا، سالک همه چیز را به جز خداوند فراموش می‌کند و این ابتدای راه تصوف است. «و چون چنین مستغرق شود، و خود را و هر چه هست جز حق‌تعالی فراموش کند، به اول راه تصوف رسد. و این حالت را صوفیان فنا گویند و نیستی گویند، یعنی هر چه هست

از ذکر وی نیست گشت و او نیز هم نیست گشت که خود را فراموش کرد» (غزالی، ۱۳۸۳: ۲۵۴-۲۵۵).

غزالی، فنا را با توحید مرتبط می‌داند و به چهار مرتبه‌ی توحید اشاره می‌کند. مرتبه‌ی اول توحید، آن است که انسان عبارت «لا اله الا الله» را بر زبان بیاورد؛ اما دلش از آن غافل باشد. مرتبه‌ی دوم توحید، بیان آن و تصدیق به دل است و مرتبه‌ی سوم، مشاهده به واسطه‌ی نور حق تعالی است. او فنا را به‌عنوان مرتبه‌ی چهارم توحید معرفی می‌کند. در این مقام، بنده جز یکی نمی‌بیند و حتی نفس خود را نیز در میان نمی‌بیند. عارف، از خود فانی شده و غرق در بحر توحید است (رک. غزالی، ۱۳۸۶: ۴۲۲). پس مقصود از فنا، فنای جسم و کالبد نیست؛ بلکه فنای دل است.

عده‌ای فنا را پاک‌شدن از صفات مذموم و نکوهیده و بقا را به دست آوردن صفات نیک و ستوده می‌دانند. «فنا زوال اوصاف ذمیمه است و بقا، بقای اوصاف جمیله» (کاشانی، ۱۳۹۰: ۴۲۶). جنید بغدادی، عارف قرن سوم، درباره‌ی فنا می‌گوید: «الفناء استعجام الكل عن اوصافک و اشتغال الكل منک بکلّیته» (همان). قشیری می‌نگارد: «هر که پرهیزد از افعال نکوهیده، به زبان شریعت وی را گویند از شهوت خویش فانی گشت و چون فانی گردد از شهوت، به نیت و اخلاص باقی گشت در بندگی خویش و هر که به دل اندر دنیا زاهد گشت، او را گویند از رغبت فانی گشت و چون از رغبت فانی گشت، به انابت باقی شد و هر که معالجت کند خوی خویش را و حسد و کین و بخل و خشم و تکبر از دل خویش براند و این همه فعل‌ها از رعونات نفس خیزد، گویند از خوی‌های بد فانی گشت و چون از این فانی گشت، باقی گشت به صدق و فتوت و هر که بدید که تصرف و احکام به قدرت اوست، گویند از گردش زمانه فانی گشت و از خلق و چون از پندار وجود آثار خلق فانی گشت و بدانست که با ایشان هیچ چیز نیست، به صفات حق باقی شد» (قشیری، ۱۳۷۴: ۱۰۷-۱۰۸). فنا، پرهیز از افعال نادرست و فنای از شهوت و بقا، باقی ماندن به بندگی است که با زهد و توبه ارتباط دارد. هرگاه بنده از آثار خلق، فانی شود، به صفات حق، باقی می‌گردد. کسی که خود را به فنا بشناسد، خداوند را به بقا

می‌شناسد. بسیاری از بزرگان، فنا و بقا را جزو احوال می‌دانند. ابوسعید خراز، در تعریف آن می‌گوید: «فنا آن است که متلاشی شود از خود به حق و بقا آن است که حاضر شود با حق» (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۹۱). سنایی در تعریف فنا می‌گوید:

هرکوبه راه عاشقی اندر فنا شود تا رنج وقت او همه اندر بلا شود
آری بدین مقام نیارد کسی رسید تا عیش او بریده ز هر دو سرا شود
(سنایی، ۱۳۸۸: ۱۷۲)

او فنا را از مقامات عرفانی می‌داند و در راه عاشقی، کسی به مقام فنا می‌رسد که از حظوظ دنیا و آخرت دست بکشد. حکیم، پشت پا زدن به هستی و کنار گذاشتن لذت‌های دنیا و دست کشیدن از حظ آن را برابر نیستی می‌داند. بنده، باید تلاش کند تا از دنیا که عالم سفلی است، عبور کند و به عالم علوی برسد:

دلا زین عالم فانی اگر تو مهر برداری چو از فانی گذر کردی سوی باقی، بقا یابی
(همان: ۶۱۵)

اگر بنده از عالم فانی دل بکند و از آن عبور کند، به بقا می‌رسد. سالکی که در راه حق گام برمی‌دارد، نه تنها باید از گناه دوری کند، بلکه باید از لذت‌های مشروع نیز دست بکشد تا به بقا و جاودانی برسد. برخی فنا را به معنای پاک شدن از صفات مذموم و نکوهیده می‌دانند. سنایی نیز به این مفهوم فنا اشاره می‌کند و معتقد است، بنده باید از صفات دنیایی خود فانی شود و اگر می‌خواهد به مقام ابوذر برسد، باید انتظار دار را داشته باشد. از نیستی است که می‌توان به بقای جاودان رسید:

ای دل از عقبات باید دست از دنیا بدار پاک‌بازی پیشه گیر و راه دین کن اختیار
تخت و تاج و ملک هستی جمله را درهم شکن نقش و مهر نیستی و مفلسی بر جان نگار
پای بر دنیا نه و بردوز چشم از نام ننگ دست بر عقبی زن و بر بند راه فخر و عار
چون زنان تا کی نشینی بر امید رنگ و بوی همت اندر راه بند و گام زن مردانه‌وار
عالم سفلی نه جای توست زینجا برگذر جهد آن کن تا کنی در عالم علوی قرار
تا نگردی فانی از اوصاف این ثانی سقر بی‌نیازی را نبینی در بهشت کردگار

گر چو بوذر آرزوی تاج داری روز حشر دار چون منصور حلاج انتظار تاج دار
(همان: ۲۰۴-۲۰۵)

برای آن‌که تصویر در آینه دیده شود، باید در مقابل آن ایستاد و آینه پاک و عاری از آلودگی و ناپاکی باشد. در این صورت آینه، تصویر را به درستی نشان می‌دهد. اگر آینه سه شرط در برابر بودن، باصفا و تهی بودن را نداشته باشد، چهره در آن به خوبی دیده نمی‌شود. روح نیز همچون آینه است و برای آن که بتواند آینه‌ی تمام‌نمای حق باشد، اولین شرط، آن است که توجه کلی به خدا داشته باشد. کسی که توجهش به باری تعالی نباشد، همواره مردد است. سالک باید روحش را از تیرگی‌ها پاک سازد و این امر با صیقل «لا اله الا الله» ممکن می‌شود. توحید و بر زبان آوردن عبارت «لا اله الا الله» و اعتقاد قلبی به آن موجب صفای روح و پاک‌شدن آن از تیرگی‌ها می‌شود. طبع را باید از آلودگی‌ها پاک کرد و به شرط صفای آن، روح انسان قابلیت این را پیدا می‌کند تا در برابر خداوند قرارگیرد.

بنده باید از حجاب‌های نورانی و ظلمانی عبور کند و تمام پرده‌ها را کنار بزند تا با فانی شدن از همه‌ی صفات، به مقام فنا برسد. تا زمانی که از اوصاف خود جدا نگردد، سزاوار عشق نیست و برای آن‌که عشق خداوند در روح او نقش بندد، باید از خود و تمامی صفاتش منقطع شود. سنایی در مثنوی عشق‌نامه بخشی را به بیان فنا و بقا اختصاص داده و به شرایط و مقدمات فنا و بقا اشاره می‌کند:

شرط اول توجهی کلی است	به خدا کاین مقام بس عالی است
هرکه را روی نیست در جهتی	متردد بود به هر جهتی
پس زدودن ازو به صیقل لا	طبعی طبع را به شرط صفا
روح را تیرگی ز ظلمت اوست	روح را خیرگی ز نهمت اوست
نور فطرت به دوست پوشیده	گر پسندیده گر نکوهیده
ظلمت بحر طی این مثلث است	بعضها فوق بعض از این قبل است
پس به شرط خلوشدن فانی	از وجود صفات روحانی
صورت روح گرچه نورانی است	در عداد حجاب ظلمانی است

نور و ظلمت همه حجاب آمد
زیر این پرده‌ها چو پنهان است
این همه پرده از تعدد بیش
گر حجایی از این براندازد
روح را نیستی ز سطوت اوست
تا ز اوصاف خود جدا نشود
صورت عشق بی نقاب آمد
صورت عشق، بی نشان زان است
بسته از نور و ظلمت اندر پیش
آسمان و زمین براندازد
ره کوشش به سعی خطوت اوست
خلعت عشق را سزا نشود
(سنایی، ۱۳۸۹: ۸۸)

شرط رسیدن به فنا و بقا توجه به حق، صفای طبع و پاکی روح از تیرگی‌هاست. سنایی بر این امر تأکید می‌کند که تو، او نیستی؛ اما وقتی به مرتبه‌ی فنا برسی و از هستی خود، نیست شوی و در میان نباشی به بقای حق، باقی می‌شوی. در میان نبودن، فنا و او شدن، بقا است. سالک در قرب خورشید الهی همچون پرتوی است که در عین حال فانی و هم موجود است. در این مرتبه، هرچند تعین سالک محو شده، اما به سبب اتصاف به خداوند باقی است.

یقین دان که تو او نباشی ولیکن
چو تو در میانه نباشی تو اوایی
(سنایی، ۱۳۸۸: ۶۱۴)

همچنین سنایی فنا را مقدمه‌ی رسیدن به بقا می‌داند. سالک از فنا به بقا می‌رسد. تا زمانی که از بود و وجود خود نیست و فانی نگردد، به حق، باقی نمی‌شود. «لازمه‌ی سلوک و طی طریق فنا است و سالک نمی‌تواند بدون گذر از این مرتبه به مقصود خود که وصال با معشوق ازلی است، دست پیدا کند. مشخص‌ترین ثمره‌ای که فنای فی‌الله برای سالک فراهم می‌آورد رسیدن به مرتبه‌ی بقای بالله است» (یزدانفر، ۱۳۹۱: ۱۷۳).

سنایی در مثنوی حدیقه/الحقیقه به این موضوع اشاره می‌کند و می‌سراید:

از فنا چون سوی بقا آمد
زینت و زیب این فنا آمد
(سنایی، ۱۳۸۳: ۸۰)

هرکه شد نیست، باشد او را هست هرکه افتد ز پای، گیرد دست
(همان: ۱۰۳)

بدون فنا نمی‌توان راه حق را پیمود. سنایی، سالکی را که بخواهد بدون رسیدن به فنا طی طریق کند، همچون گاوی می‌داند که برای آردکردن گندم به خراس بسته شده و حتی اگر هزاران سال بپیماید، باز هم در جای نخستین است:

از تو تا دوست نیست ره بسیار ره تویی سر به زیر پای درآر
راه تا با خودی، هزاران سال بروی روز و شب یمین و شمال
پس به آخر چو چشم باز کنی کار بر خویشتن دراز کنی
خویشتن بینی از نهاد و قیاس گرد خود گشته همچو گاو خراس
بی خود از هیچ آبی اندر کار یابی اندر دو دم بدین در باز
ای سکندر در این ره آفات همچو خضر نبی در این ظلمات
زیر پای آر گوهر کانت تا بدست آید آب حیوانت
(همان: ۱۱۴-۱۱۶)

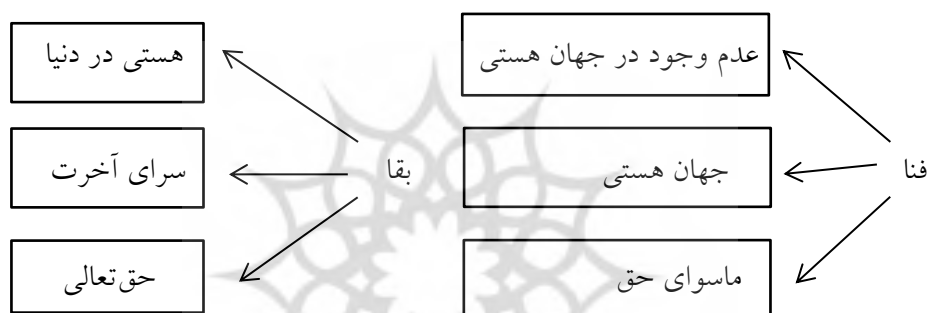


۷. مراتب فنا و بقا

فنا و بقا در آثار عرفانی، تقسیم‌بندی‌های مختلفی دارد که هر یک از عرفا متناسب با احوال خود، درباره‌ی آن سخن گفته‌اند. در یک تقسیم‌بندی، به وجود و هستی انسان در این دنیا بقا می‌گویند. «عامه‌ی مردم، هستی و مظاهر را وجود تلقی می‌کنند و عدم ظهور را نیستی می‌دانند» (الهی‌منش و ولی‌پور، ۱۳۹۳: ۲۲۶). پیش از این‌که بنده پا به عرصه‌ی وجود بگذارد، در عالم نیستی است و پس از آن نیز فانی می‌شود. پس وجود انسان در این جهان، بقا و عدم وجود او، فنا است. درجه‌ی دیگری از فنا و بقا، آن است که این جهان را فانی می‌دانند و آنچه باقی می‌ماند، سرای آخرت است. انسان تا زمانی که در این دنیا

زندگی می‌کند، فانی است و زمانی به بقا می‌رسد که به آخرت، کوچ کند. جهان آخرت و اهل آن، باقی و دنیا فانی است.

خداوند، باقی و هرچه جز او فانیست. در کشف‌المحجوب آمده: «بقایی که هرگز نبود که نبود و هرگز نباشد که نباشد و آن بقای حق است و صفات وی» (هجویری، ۱۳۷۵: ۳۱۱). خداوند، همواره بوده و نیستی در او راه ندارد. به همین دلیل بقا، دوام وجود اوست و هیچکس در این صفت او شریک نیست.



قشیری، برای فنا سه مرحله را در نظر می‌گیرد: فانی شدن از نفس و اندیشیدن به صفات حق، منصرف شدن از صفات حق به واسطه‌ی شهود حق، فانی شدن از شهود و مستهلک شدن در وجود حق (رک. قشیری، ۱۳۷۴: ۳۷). خواجه عبدالله انصاری نیز سه مرتبه را برمی‌شمرد: اولین مرتبه «فنا‌ی علمی» است؛ یعنی فانی شدن علم در معلوم. مرتبه‌ی بعدی «فنا‌ی جحودی» است. در این مرتبه هر آنچه در نظر انسان جلوه می‌کند، ساقط و هرچیزی که ماسوای خداوند است، از میان برداشته می‌شود. سومین مرتبه، فنا از شهود فنا است؛ یعنی عارف از مشاهده‌ی فنا نیز فانی می‌شود و خود فنا نیز از بین می‌رود. این مرتبه همان «فنا‌ی حقی» است (رک. انصاری، ۱۴۱۷ق: ۱۳۵-۱۳۶).

از میان اقسام فنا و بقا، مهم‌ترین مراتبی که برای فنا در نظر گرفته‌اند، فنا‌ی افعال، صفات و ذات است که منجر به بقا می‌شود.

۱.۷. مراتب فنا و بقا در سنت اول عرفانی

سالک در مقام فنا، اختیار و صفات خود را از دست می‌دهد و انانیتش فانی می‌گردد و در مقام بقا، صفات حق را به خود می‌گیرد و در نهایت به مرتبه‌ای می‌رسد که جز خدا را مشاهده نمی‌کند و حتی فنای خویش را نیز نمی‌بیند. در سنت اول عرفانی، به دو مرتبه از فنا و بقا اشاره شده است. فنای ظاهر و فنای باطن که به بقا منتهی می‌شود.

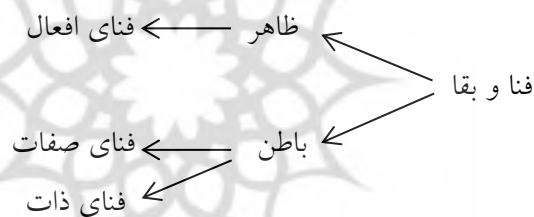
۱.۱.۷. فنای ظاهر

فنای ظاهر که به آن فنای افعال نیز اطلاق می‌شود، مخصوص ارباب قلوب و صاحبان احوال است. در این مرتبه، خداوند به طریق افعال بر عارف تجلی می‌کند و نتیجه‌ی تجلی افعال الهی است. بنده، فعل و اختیار را از خود نمی‌بیند؛ به طوری که نه می‌خورد و نه می‌آشامد تا خداوند کسی را بگمارد که به او غذا دهد. اراده و اختیاری از خود ندارد؛ بلکه اراده را تنها خاص خداوند می‌داند و هیچ فعلی را به خود و دیگر موجودات و خلق نسبت نمی‌دهد و همه چیز را منسوب به حق تعالی می‌داند. این مرتبه که حاصل تجلی افعالی خداوند بر بنده است، موجب می‌شود که سالک همه‌ی افعال را در افعال خداوند، فانی ببیند.

۲.۱.۷. فنای باطن

این مرتبه، اختصاص به کسانی دارد که از بود وجود خود فانی شده و به توحید رسیده‌اند. فنای باطن، حاصل تجلی صفات و ذات است که باعث می‌شود در نظر سالک همه چیز فانی و نابود شود. نه دنیا و آخرت باقی می‌ماند، نه بهشت و دوزخ و همه چیز را جز خداوند، فراموش می‌کند. در فنا، بنده عین حق نمی‌شود و حق نیز بنده نمی‌شود؛ بلکه همه‌ی تعینات از میان برداشته می‌شود. سالک از صفات خود فانی شده و صفات خداوند را مشاهده می‌کند و باطنش از همه‌ی وسوسه‌های نفسانی تهی می‌شود و در مشاهده‌ی صفات خداوند، از همه‌ی صفات خود که حجاب رسیدن به حق است، فانی می‌شود. همچنین صفات تمام اشیا را در صفات الوهیت فانی می‌بیند و برای غیر، صفتی قائل نیست. همه چیز را مجلای صفات خداوند می‌داند. در *مفاتیح‌الاعجاز* گفته شده که فنای

ذاتی، به معنای فنای ذات انسان از هستی و ماسوی‌الله است؛ به طوری که دوگانگی از میان برود و بنده مهر از وجود خویش برگیرد و در توحید معشوق، مستغرق شود. این مرتبه، بالاترین درجه‌ی فناست که به آن «فنای محض» می‌گویند (رک. لاهیجی، ۱۳۷۱: ۲۲۷). عارف در مشاهده‌ی ذات الهی، غرق فنای ذات خود می‌شود و وجود حق بر او غالب می‌گردد. در ازای فنای ظاهر و باطن، بقای ظاهر و باطن نیز داریم. پس از آن‌که سالک به فنای فعل و اختیار رسید، خداوند به او اختیار و اراده می‌دهد. در بقای باطن، حجاب‌ها برداشته می‌شود؛ نه خداوند حجاب خلق است و نه خلق، حجاب خداوند. کسی که به این مرتبه رسیده باشد، هرکدام را بدون آن‌که حجاب یکدیگر باشند، می‌بیند و حجاب‌ها از پیش چشم او برداشته می‌شوند (رک. کاشانی، ۱۳۹۰: ۴۲۷-۴۲۸)؛ بنابراین بقای ظاهر و باطن، حاصل فنای ظاهر و باطن است.



۲.۷. مراتب فنا و بقا در آثار سنایی

سنایی، برای فنا و بقا مراتب مختلفی را بیان کرده است. یک مرتبه از نیستی، پیش از، پا گذاشتن به عرصه‌ی هستی است و مرتبه‌ی دیگر، آن است که پس از به پایان رسیدن عمر، فانی می‌شود. انسان، بین دو نیستی، دارای بقا است که سنایی، آن را بقای عاریه‌ای می‌نامد و پایدار نیست:

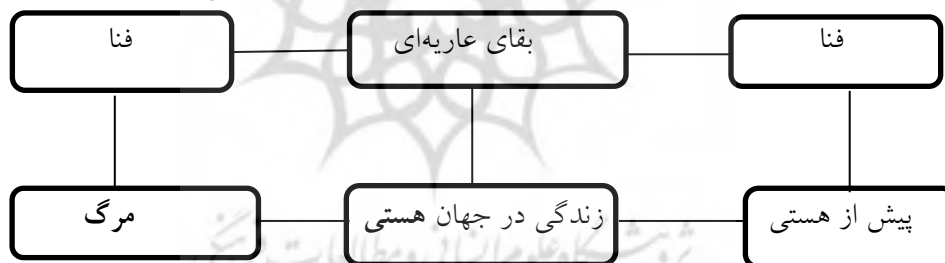
اعتماد و تکیه کم کن بر بقا و بود خویش آنچه باقی ماند از عمرت، ببرد در زمان
 هر بقا کان عاریت دادند یک چندی تو را چون نباشد باقی ای غافل به جز فانی مدان
 (سنایی، ۱۳۸۸: ۴۵۷)

بقایی که انسان دارد، بقای حقیقی نیست؛ زیرا از خاک آفریده شده است. از نیستی آمده و فانی می‌شود. مدت کوتاه عمری که در این جهان زندگی می‌کند، را نمی‌توان بقای حقیقی دانست؛ چون وجود انسان از باد و آتش و گل است و تمامی آن‌ها فناپذیر هستند؛ بنابراین انسان، موجودی فانی است. سنایی، معتقد است که تمامی موجودات فانی هستند؛ از این رو انسان نباید طمع بقا داشته باشد و پایبند بقا در این جهان باشد:

چون صدره تو بافته از پنبه فناست در دل طمع قبای بقا را چرا کنی؟
(سنایی، ۱۳۸۸: ۷۰۱)

بقا و زندگی در جهان هستی، وابسته به مرگ است. برای ورود به بارگاه بقا باید دربان مرگ را پشت سر گذاشت. در مثنوی سیرالعباد الی‌المعاد، بقا به بارگاهی تشبیه شده که مرگ، حاجب آن است:

کانک را زندگی بقا برگ است حاجب بار این بقا مرگ است
(سنایی، ۱۳۹۶: ۶۶)



سنایی در یک مرتبه، وجودنداشتن در جهان هستی را فنا می‌نامد و تفاوتی ندارد که این نیستی، پیش از تولد باشد یا پس از مرگ و هستی و وجود در این سرای بقا می‌داند. در مرتبه‌ی دیگر، جهان، فانی است و بارها در مثنوی حدیقه‌الحقیقه از سرای فنا، یاد شده و در برابر آخرت که باقی است، به‌کاررفته است؛ یعنی دنیا سرای فنا و آخرت، سرای بقا یا همان دار بقا است.

سنایی در پرهیز از حرص و آز در دنیا، این دو اصطلاح را به کار می‌برد و می‌گوید که اگر انسان در دنیا از حرص و آز دوری نکند، در آخرت گریبانش را می‌گیرند:

زین دو گر در فنا نپرهیزی در بقا از درونشان خیزی
(سنایی، ۱۳۸۳: ۴۳۳)

و در جای دیگری می‌آورد:

کان سرای بقا برای تو است وین سرای فنا نه جای تو است
(همان: ۷۲)

سنایی، علاوه بر دنیا، همه چیز را فانی می‌داند و در دو مثنوی *عقل‌نامه* و *عشق‌نامه* بیان می‌کند که تنها خدا باقی است. او با استناد به آیه‌ی شریفه‌ی «کل من علیها فان» (الرحمن / ۲۶) همه چیز را فانی می‌شمارد:

رو تو در شأن خود چو بر ما خوان آیت «کل من علیها فان»
(سنایی، ۱۳۸۹: ۴۹)

وجه باقی جمال یزدان دان غیر آن «کل من علیها فان»
(همان: ۵۹)

خواجه را این آیت اندر سمع کمتر می‌شود بشنو این آیت که «کل من علیها فان» مکن
(سنایی، ۱۳۸۸: ۹۸۳)

انسان، از نیستی آمده و به همان جایی می‌رود که از آنجا آمده و نیست می‌شود. وجودش بقایی ندارد؛ از این رو نیست نامیده می‌شود. بقای حقیقی، به خداوند اختصاص دارد و غیر از او همه چیز فناپذیر است:

ز آن در که آمدی به همان بایدت شدن پس جز به نیستی نسب تو خطا شود
صحرا مشو که عیب نهانست در جهان در غیب غیب گردد عاشق فنا شود
(همان: ۱۷۲)

هستی، انسان و هر آنچه ماسوای حق است، فانی و حق، باقی است. از منظر سنایی، فنا مترادف با عدم وجود در جهان هستی، جهان و ماسوای حق است و بقا برابر با وجود، سرای آخرت و باری تعالی است.

در سنت اول عرفانی، فنا و بقا به ظاهر و باطن تقسیم‌بندی شده‌اند. فنای ظاهر، نتیجه‌ی تجلی افعال الهی است که در آن سالک هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد. سنایی معتقد است، زمانی که سالک از خویش دست می‌کشد و برای رسیدن به وصال حق، از وجود خود فانی می‌شود، اختیارش نیز سلب می‌شود و در فعل و کار خود، دخل و تصرفی ندارد و این همان فنای ظاهر است:

برخاست اختیار و تصرف ز فعل ما چون کم زدیم خویشتن از بهر کام دوست
(همان: ۸۱۹)

علاوه‌بر فنای ظاهر، به فنای باطن نیز اشاره می‌کند و می‌سراید:

چون بدو باقی شدیم از بود خود فانی شدیم چون بدو دانا شدیم از علم خود نادان شدیم
(همان: ۴۱۸)

زمانی که سالک از صفات خویش فانی شود، به صفات حق باقی می‌گردد. یکی از صفات، علم است. بنده، به مرتبه‌ای می‌رسد که نسبت به علم خود نادان و پس از آن به علم باری تعالی، دانا می‌گردد:

آتش به صفات خویش در زن از هستی خویشتن برون شو
(همان: ۱۰۰۵)

اولین مرتبه از فنای باطن، حاصل تجلی صفات الوهیت است و فنای صفات نامیده می‌شود. بنده باید تمامی صفات خود را نابود کند و آتش به آن بزند تا به فنای صفات دست یابد. صفات انسان، حجابی است در راه وصال و با لطف حق، این حجاب برداشته می‌شود. اوست که بنده را به سوی خود می‌کشاند و با لمعه‌ای، حجاب صفات را می‌سوزاند و بنده را به صفات خود باقی می‌کند:

لمعه‌ای یابید از لوامع که بسوزاندش حجاب صفات
پس مراد آید و رسد بر او نه به خود رفته، بل ز خود سوی او
(سنایی، ۱۳۸۹: ۸۶)

پس به شرط خلوشدن فانی از وجود صفات روحانی
(همان: ۸۸)

حکیم، سالک را به سایه و خداوند را به آفتاب تشبیه می‌کند. اگر خدا، با نور خود بر بنده بتابد، او از وجود خویش فانی می‌شود. سرشت او فناپذیر است و باید تلاش کند تا به حق باقی شود:

مانند میان خود کنم نیست زیرا که هنوز در میانم
با تن چه کنم نه از زمینم با جان چه کنم نه ز آسمانم
پرداخته از فنا سرشتم انداخته از بقا نشانم
من سایه شدم تو آفتابی یک راه برآی تا نمانم
(سنایی، ۱۳۸۸: ۳۸۵)

دومین مرتبه از فنای باطن، فنای ذات است. بنده پس از فنای صفات، به فنای ذات می‌رسد که مرتبه‌ای بالاتر است. در این مرتبه که در اثر تجلی ذات به دست می‌آید، تمام حجاب‌ها از پیش چشم سالک برداشته می‌شود. نه خلق، حجاب و مانع دیدن پروردگار هستند و نه خداوند، مانع دیدن خلق است. در مثنوی عشق‌نامه آمده:

حاصل آمد فنای کل وجود عاشق اینجا برآمدش مقصود
چون به کلی ز خویشتن بگسست خود مراد ابد بدو پیوست
چون ز خود هیچ گشت همه شد که شنید این که هیچکس همه شد؟
(سنایی، ۱۳۸۹: ۸۶)

در مرتبه‌ی فنای ذات، سالک از وجود خود، به‌طورکلی فانی می‌شود و به مقصود خود دست پیدا می‌کند و به معبود ازلی خود، باقی می‌گردد. سنایی، نور و ظلمت را حجاب می‌داند و معتقد است، برای رسیدن به عشق، باید از این حجاب‌ها عبور کرد.

پس از آن‌که سالک از صفات خود جدا و به صفات خداوند باقی گشت، از وجود خویش نیز پاک می‌گردد و تمامی حجاب‌ها از پیش چشم او برداشته می‌شود:

صورت روح گرچه نورانی است	در عداد حجاب ظلمانی است
نور و ظلمت همه حجاب آمد	صورت عشق بی نقاب آمد
زیر این پرده‌ها چو پنهان است	صورت عشق بی‌نشان زان است
این همه پرده از تعدد بیش	بسته از نور و ظلمت اندر پیش
گر حجابی از این براندازد	آسمان و زمین براندازد
روح را نیستی ز سطوت اوست	ره کوشش به سعی خطوت اوست
تا ز اوصاف خود جدا نشود	خلعت عشق را سزا نشود
چون ز خود پاک منخلع گردد	صورت عشق منطبع گردد
روح در هرچه بنگرد زان پس	نقش معشوق و عشق بیند و بس
این قدمگه مقام تمکین است	غیر این نقش‌های تلوین است
این مقامی است کز فنای فنا	متحقق شود بقای بقا

(همان: ۸۸)

روح، با وجود نورانیتش، در زمره‌ی حجاب‌هاست. نور و ظلمت هر دو حجابند و برای رسیدن به عشق، باید تمامی حجاب‌ها کنار برود و از پس پرده‌ها به وصال معشوق رسید. زمانی که سالک از صفات و وجود خود، فانی و به صفات خداوند باقی گردد، همه‌ی حجاب‌ها از پیش چشم او برداشته می‌شود. این مرحله، فنای فنا و بقای بقا و بالاترین مرتبه‌ی فنا و بقا است. سالک، از ذات خود فانی و به ذات الوهیت، باقی می‌شود. در مثنوی حدیقه نیز به نیست‌گشتن از نیست یا فنا اشاره می‌کند و می‌گوید:

اندرین ره به هیچ روی مایست نیست گرد و ز نیست گشتن نیست

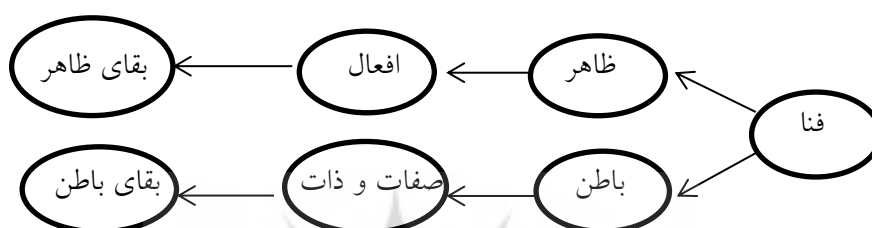
(سنایی، ۱۳۸۳: ۱۲۶)

از منظر سنایی، انسان برای زندگی دنیوی آفریده نشده است؛ بلکه آمده تا به بالاترین

درجات فنا و بقا برسد:

او همی بافد از برای شما در فنای فنا، قبای بقا
(سنایی، ۱۳۹۶: ۱۴)

مباحثی را که سنایی در زمینه‌ی فنا و بقا مطرح کرده است، می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد:



۸. نتیجه‌گیری

فنا و بقا از مقامات عرفانی است که آن را به معنای پاک‌شدن از صفات خود و متصف‌شدن به صفات الهی می‌دانند. اگر کسی صفات ناپسند را از خود دور کند، صفات نیکو بر او چیره می‌شود. انسان از خاک آفریده شده؛ بنابراین بقایش، حقیقی و جاودانی نیست. از منظر سنایی، انسان بین دو نیستی، دارای بقا است. پیش از آن‌که پا به عرصه‌ی هستی گذارد، فانی است و با مرگ هم فانی می‌شود. اما این نوع بقا، عاریه‌ای و گذراست. نه تنها انسان، بلکه همه‌ی موجودات، فانی هستند و انسان برای دست‌یافتن به بقا باید در وجود خداوند نیست شود. او به سه مرتبه از فنا و بقا اشاره می‌کند: افعال، صفات و ذات. این‌ها همان مراتبی هستند که در سنت اول عرفانی برای فنا و بقا در نظر گرفته شده است. او نیز مانند دیگر عرفای سنت اول عرفانی، آن‌ها را بیان می‌کند. در فنای افعال که همان فنای ظاهر است، بنده اراده و اختیار خود را از دست می‌دهد و اختیار و افعال را از خداوند می‌بیند. برای خود و سایر مخلوقات هیچ فعل و اراده‌ای قائل نیست و هر فعلی را فعل خداوند می‌بیند و تسلیم اراده‌ی حق تعالی است. فنای صفات و ذات، همان فنای باطن است. در فنای صفات، سالک از تمامی صفات خود فانی می‌شود و به صفات حق باقی می‌گردد. سالک می‌داند که تمامی صفات کمال از آن خداوند است و در مشاهده‌ی

صفات خداوند، از صفات خود که حجاب راه است، فانی می‌شود. در فنای ذات، سالک به‌طور کامل از وجود خود فانی شده و دیگر حجابی در برابر او قرار ندارد. همه‌ی تعینات از میان برداشته می‌شود و ذات انسان از ماسوی‌الله نیست می‌گردد؛ به‌طوری‌که دوگانگی از میان برداشته می‌شود و این بالاترین درجه‌ی فنا و بقا است.

یادداشت‌ها

۱. عرفان اسلامی، از آغاز تا قرن هفتم، سنت اول عرفانی و از قرن هفتم به بعد سنت دوم عرفانی است. اختلاف عرفا، تا قبل از قرن هفتم در حیطه‌ی فروع و آداب و رسوم بود که منجر به شکل‌گیری مکتب‌های عرفانی شد؛ اما از آغاز قرن هفتم، تحولاتی پدید آمد که مبانی و اصول عرفان اسلامی را در بر گرفت و این‌عربی آن‌ها را مطرح کرد (رک. میرباقری‌فرد، ۱۳۹۱: ۶۵-۷۶).
۲. برای مطالعه درباره‌ی سیر تحول و تطور فنا در عرفان اسلامی مقاله‌ی «سیر تاریخی و تکاملی اندیشه‌ی فنا در عرفان اسلامی» نوشته‌ی علی‌پور (۱۳۹۳) و مقاله‌ی «تحلیل و مقایسه‌ی فنا و بقا در سنت عرفانی اول و دوم» اثر رضاپور و میرباقری‌فرد (۱۳۹۲) در خور توجه است.

منابع

- قرآن کریم. (۱۳۸۳). ترجمه‌ی حسین انصاری، قم: اسوه.
- آتش‌زای، یحیی؛ ایمانی، بهروز. (۱۳۹۵). «گزاره‌هایی بر دو عید سنایی در حدیقه‌الحقیقه». گوهر گویا، سال ۱۰، شماره‌ی ۳۰، صص ۱۲۹-۱۴۴.
- ابن عربی، محی‌الدین. (بی‌تا). فتوحات مکیه. ج ۲، بیروت: دارالصادر.
- _____ (۲۰۰۴م). رساله‌ی وجودیه. اعتنی بها ابراهیم الکیالی الشاذلی الذرقاوی، بیروت: دارالکتب‌العلمیه.
- ابوترابی، خدیجه. (۱۳۹۵). «تجربه‌ی عرفانی در اشعار سنایی غزنوی». مطالعات ادبیات، عرفان و فلسفه، دوره‌ی ۲، شماره‌ی ۱/۲، صص ۱۰۶-۱۳۰.

- الهی منش، رضا؛ ولی پور چهارده چریک، فلور. (۱۳۹۳). «وحدت وجود از دیدگاه حکیم سنایی غزنوی». *عرفان اسلامی*، دوره ۱۰، شماره ۴۰، صص ۲۱۹-۲۴۰.
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۴۱۷ق). *منازل السائرين*. محقق و مصحح علی شیروانی، تهران: دارالعلم.
- باباپور، صغری؛ دهباشی، مهدی. (۱۳۹۱). «از فنا در خود تا بقا در حق». *عرفان اسلامی*، دوره ۸، شماره ۳۲، صص ۶۳-۸۲.
- جامی، عبدالرحمن. (۱۳۵۶). *تقد النصوص*. تحقیق ویلیام چیتیک، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.
- دهباشی، مهدی؛ میرباقری فرد، سیدعلی اصغر. (۱۳۹۳). *تاریخ تصوف یک*. تهران: سمت.
- رضاپور، زینب؛ میرباقری فرد، سیدعلی اصغر. (۱۳۹۲). «تحلیل و مقایسه فنا و بقا در سنت عرفانی اول و دوم». *مطالعات عرفانی*، شماره ۱۷، صص ۱۷۵-۲۰۴.
- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۲). *ارزش میراث صوفیه*. تهران: امیرکبیر.
- سراج طوسی، ابونصر. (بی تا). *اللمع*. قاهره: مکتبه الثقافه الدینی.
- سنایی، مجددین آدم. (۱۳۸۳). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۸۸). *دیوان اشعار*. تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران: سنایی.
- _____ (۱۳۸۹). *مثنوی های سنایی*. تصحیح عبدالرضا سیف و غلامحسین مراقبی، تهران: دانشگاه تهران.
- _____ (۱۳۹۶). *سیرالعباد الی المعاد*. تصحیح مریم السادات رنجبر، تهران: مولی.
- سهروردی، شهاب الدین ابو حفص. (۱۳۷۵). *عوارف المعارف*. ترجمه ی ابومنصور اصفهانی، تهران: علمی و فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۹۰). *تازیانه های سلوک*. تهران: آگه.

علی‌پور، حسن. (۱۳۹۳). «سیر تاریخی و تکاملی اندیشه‌ی فنا در عرفان اسلامی». آیین حکمت، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲۰، صص ۹۵-۱۲۰.

غزالی، ابوحامد محمد. (۱۳۸۳). *کیمیای سعادت*. ج ۱، مصحح و محقق حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.

—————. (۱۳۸۶). *احیاء علوم‌الدین*. ج ۴، مصحح حسین خدیو جم، تهران: علمی و فرهنگی.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۱۳۷۴). *رساله‌ی قشیریه*. ترجمه‌ی حسن بن احمد عثمانی، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی و فرهنگی.

کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۹۰). *مصباح‌الهدایه و مفتاح‌الکفایه*. تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: هما.

لاهیجی، محمد. (۱۳۷۱). *مفاتیح‌الاعجاز فی شرح گلشن‌راز*. تصحیح محمدرضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران: زوار.

محمودی، مریم. (۱۳۸۸). «فنا و بقا از دیدگاه عطار». *فصلنامه‌ی تخصصی عرفان*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱۹، صص ۱۰۸-۱۲۶.

میرباقری‌فرد، سیدعلی اصغر. (۱۳۹۱). «عرفان عملی و نظری یا سنت اول و دوم عرفانی». *گوهر گویا*، دوره‌ی ۶، شماره‌ی ۲، صص ۶۵-۷۶.

هجویری، ابوالحسن علی. (۱۳۷۵). *کشف‌المحجوب*. تصحیح و - ژوکوفسکی و والتین آلکسی یریچ، تهران: طهوری.

یزدانفر، ساره. (۱۳۹۱). «بررسی اصطلاحات عرفانی مشترک در حدیقه‌الحقیقه و مناقب‌العارفین». *عرفانیات در ادب فارسی*، دوره‌ی ۳، شماره‌ی ۱۱، ۱۶۷-۱۸۹.